

تضاد مرگ با زندگی، انکار مرگ و ضرورت تداوم زندگی، انسان‌ها را ناگزیر از پذیرش مرگ ساخته است. این وضعیت سبب شده انسان‌ها همواره در مرز پذیرش و انکار مرگ حرکت کنند. به‌علاوه آنچه مرگ را پذیرفتنی یا قابل انکار می‌سازد، معانی ساخته‌شده اجتماعی مرگ است که از طریق فرایندهای متعدد یادگیری به جامعه منتقل می‌شود. نتایج تحلیل پدیدارشناختی تجربی واکنش به مرگ بین ۸ مشارکت‌کننده زن در مشهد که با حداکثر نوسان از لحاظ دین‌داری برگزیده شده‌اند نشان داده اولاً واحدهای معنایی واکنش به مرگ را می‌توان در ذیل سه موضوع اصلی شامل «آمادگی برای مرگ»، «دانستن زمان مرگ» و «اراده مرگ» قرارداد که هر سه بر معنای کلی‌تر مفهوم «پذیرش یا انکار مرگ» دلالت دارند. ثانیاً فهم‌های مذهبی تأثیر عمیقی بر تجربه‌های واکنش به مرگ دارند. افراد مذهبی میل به پذیرش و افراد غیرمذهبی میل به انکار مرگ دارند؛ فکر مداوم درباره مرگ، میل به دانستن بیشتر درباره مرگ و تمهید برای مرگ از جمله دلالت‌های پذیرش مرگ بین مشارکت‌کنندگان مذهبی و جایگزینی فکر مرگ، عدم تمایل به دانستن درباره مرگ و تمهید نمودن برای مرگ بین مشارکت‌کنندگان غیرمذهبی دلالت روشنی بر به حاشیه راندن و انکار مرگ دارد.

■ واژگان کلیدی:

واکنش به مرگ، پذیرش مرگ، انکار مرگ.

پدیدارشناسی تجربی واکنش به مرگ

مطالعه زنان شهر مشهد

ملیحه تابعی

کارشناس ارشد پژوهشگری علوم اجتماعی
mt.tabei@gmail.com

علی یوسفی

دانشیار جامعه‌شناسی دانشگاه فردوسی مشهد
yousofi@um.ac.ir

غلامرضا صدیق‌اورعی

استادیار جامعه‌شناسی دانشگاه فردوسی مشهد
sedighourace@um.ac.ir

بیان مسئله

مرگ واقعیتی اجتناب‌ناپذیر است و هر شخصی ممکن است نسبت به آن برداشت و واکنشی منحصر به فرد داشته باشد. مرگ به خاطر ماهیت پر ابهامش، برای بسیاری از انسان‌ها به صورت تهدید آمیز جلوه می‌کند. (هورتا و یاپ^۱، ۲۰۰۶ به نقل از نادری و شکوهی، ۱۳۸۹: ۸۵)

مرگ و زندگی دو روی یک سکه‌اند و فهم واقعیت اجتماعی مرگ به اندازه مسائل اساسی زندگی دارای اهمیت جامعه‌شناختی است به‌ویژه اینکه مرگ اساساً نگرش بدیهی در زندگی روزمره را زیر سؤال می‌برد. (شیلینگ، ۱۹۹۳؛ به نقل از ویلمووت^۲، ۲۰۰۰: ۶۵۲) از آنجا که مرگ واقعیت‌هایی را که در زندگی روزمره مسلم فرض شده زیر سؤال می‌برد و تهدید می‌کند، ادغام آن درون واقعیت اجتماعی اهمیت زیادی برای نظم‌نهادی دارد. (برگر و لاکمن، ۱۳۸۷) به‌تعبیر گیدنز (۱۹۹۱)، مرگ اهمیت جسمانی و متافیزیکی دارد و با ترس از درد اعم از درد روانی و جسمانی و تجربه‌های مرتبط مثل از دست دادن عزیزان، اضطراب برای بازماندگان و تأمل در مورد رخداد‌های پس از مرگ، مرتبط است. (ویلمووت، ۲۰۰۰: ۶۵۲) اضطراب مرگ به‌عنوان یک ترس غیرعادی و بزرگ همراه با احساساتی از وحشت نسبت به مرگ یا دلپره هنگام فکر به فرآیند مردن یا چیزهایی که پس از مرگ رخ می‌دهند؛ تعریف می‌شود. (رایس، ۲۰۰۹ به نقل از نادری و شکوهی، ۱۳۸۹: ۸۶) گاهی مرگ امری اتفاقی و ناگهانی به‌نظر می‌رسد و بسیاری گمان می‌کنند مرگ و مردن از هیچ‌الگویی تبعیت نمی‌کند و در همه جوامع امری یکسان است. حقیقت آن است که مرگ نیز مانند سایر رفتارهای انسانی مقوله‌ای فرهنگی و اجتماعی است و نه تنها می‌توانیم مراحل مردن را برای هر فرد در نظر بگیریم، بلکه شیوه‌های مرگ و مردن در اثر جامعه‌پذیری در فرد درونی گشته، به وی آموخته می‌شود. به همین جهت شیوه‌های مردن در جوامع مختلف با یکدیگر تفاوت دارد. همچنین معنا و شکل‌های معنادار آن در هر جامعه نیز در طول زمان تغییر می‌یابد. (کریمی، ۱۳۸۸: ۹۱)

مرگ در هر فرهنگ از الگوهایی برخوردار است که افراد از آن تبعیت می‌کنند. این الگوها که نام‌نمایشنامه‌های فرهنگی^۳ بر آن نهاده شده، در سراسر دنیا تغییر پیدا کرده‌اند و بیش از هر چیز تحت تأثیر و استیلای جهان‌بینی مدرن پزشکی‌اند. این مسئله باعث

1. Huerta & Yip
2. Willmott
3. Cultural Script

شده تا اعتقاد به جهان دیگر تا حدود زیادی کاهش یابد و شخصیت افراد به حیات تن وابسته گردد. بزرگ‌ترین مشکل در کشورهای در حال توسعه نظیر ایران نیز، همین دوگانگی در نظام اعتقادی است: اینکه به آموزه‌های علمی گردن نهیم یا به آموزه‌های دینی نظیر معجزه پایبند باشیم. (کریمی، ۱۳۸۸: ۹۲)

در متون اسلامی تأکید زیادی بر یاد مرگ و عالم پس از مرگ (قیامت) وجود دارد و از مرگ به‌عنوان انتقال از سرای فانی به سرای باقی یاد می‌شود که مؤمن نباید از آن غافل باشد و چنین پندارد که با مرگ، هستی او پایان می‌پذیرد.^۱ (شیخ‌صدوق، ۱۳۷۷: ۲۹۰) سبحانی ترس از مرگ را به دو نوع طبیعی و غیرطبیعی تقسیم کرده و می‌گوید: عامل طبیعی مرگ، ریشه در انس و الفت انسان با عزیزان خویش مانند همسر، فرزند، دوستان و... دارد، گسستن از این انس و الفت به‌طور طبیعی در هر انسانی موجب نگرانی و رنج خواهد بود. اما عوامل غیرطبیعی ترس از مرگ عمدتاً ریشه در ناآگاهی از حقیقت مرگ، دل‌بستگی شدید به دنیا و ترس از حسابرسی اعمال در جهان پس از مرگ دارد. (سبحانی، ۱۳۶۹)

توجیه دینی و پذیرفتنی کردن مرگ، سبب می‌شود فرد پس از مرگ عزیزان و پیش‌بینی مرگ خودش با خفیف‌ترین میزان وحشت ممکن به زیستن در جامعه ادامه دهد و مانع از مختل شدن جریان معمول زندگی گردد. (برگر و لاکمن، ۱۳۸۷) در عین حال که فرهنگ‌های مذهبی تأکید بیشتری بر پذیرش مرگ دارند، در جوامع مدرن، جهت‌گیری انکارانه در مورد مرگ^۲ بیش از پذیرش مرگ رواج دارد. (کرل^۳، ۱۹۸۹) و برک و لاکمن، (۱۳۸۷) دلیل عمده آن این است که نسل‌های امروزه برخلاف نسل‌های گذشته که بیشتر از نزدیک شاهد مرگ اطرافیان و نزدیکان خویش بوده‌اند، نسبت به جنبه‌های جسمانی مرگ آگاهی کمتری دارند، زیرا مرگ افراد بیشتر در بیمارستان‌ها و کنار کادر بیمارستان و نه در خانه رخ می‌دهد. با وجود اهمیت اجتماعی مرگ و اثر تنظیمی آن بر زندگی، فرایندهای اجتماعی انکار و حاشیه‌رانی مرگ، خود یکی از دلایل

۱. در قرآن مجید از مرگ با عنوان «توفی» یاد شده و آمده است: «اللّٰهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَازِلِهَا فِيمَسْكُ الْتِي قَضَىٰ عَلَيْهَا الْمَوْتَ وَيُرْسِلُ الْأَخْرَىٰ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى»؛ «خدا روح مردم را هنگام مرگشان به تمامی باز می‌ستاند و [نیز] روحی را که در [موقع] خوابش نمرده است، می‌گیرد. پس آن [نفسی] که مرگ را بر او واجب کرده، نگه می‌دارد و آن دیگر [نفس‌ها] را تا هنگامی معین [به‌سوی زندگی دنیا] باز پس می‌فرستد.» (سوره زمر، آیه ۴۲)

2. Death-Denial Orientation

3. Kearl

کم‌اعتنائی جامعه‌شناسان بر پدیده مرگ شده و یا تنها بر مطالعات مناسک مرگ و یا برخی از اشکال مردن همچون خودکشی متمرکز شده است. این در حالی است که فهم فرایندهایی که مرگ را پذیرفتنی یا قابل‌انکار می‌سازد، یک هدف مهم برای جامعه‌شناسی پدیداری مرگ محسوب می‌شود. هدف نوشتار حاضر نیز این است که با چنین رویکردی، فرایندهای پذیرش و یا انکار مرگ بین زنان مشهود را فهم نماید.

پذیرش مرگ^۱

مرگ امری اجتناب‌ناپذیر و حتمی است و ترس از مرگ هم امری طبیعی است اما هراس از مرگ بیش از آنکه ناشی از پایان یافتن زندگی فرد باشد، ناشی از این امر است که زندگی را در هنگام حیات فرد برایش بی‌معنی و بیهوده می‌سازد. دانستن اینکه چرا زندگی می‌کنیم و می‌میریم، تنها عقلاً انسان را ارضاء نمی‌کند، بلکه این بی‌قراری درونی را که از تشخیص وحشتناک بی‌هدفی و بیهودگی زندگی انسان سرچشمه می‌گیرد، تسکین می‌دهد. (همیلتون، ۱۳۷۷: ۳۸۱) پذیرش مرگ به‌عنوان چارچوب کل معانی و ارزش‌های درونی، افراد را قادر می‌سازد تا درباره مرگ و مردن تصمیمات به‌خصوصی بگیرد. (کانلی^۲، ۲۰۰۳: ۵۰) پزشک و روان‌شناس آمریکایی الیزابت کوبلر راس^۳ (۱۹۶۹) در کتاب «مرگ و مردن» با تحلیل شرایط جامعه‌شناختی فرد رو به موت، به نیازهای شخص در حال مرگ و خانواده‌اش تمرکز کرده و اشاره می‌کند که افزایش آگاهی، به فهم کشمکش‌ها و حمایت‌ها از فرد رو به موت کمک می‌کند. (هارت^۴ و دیگران، ۱۹۹۸: ۶۹) کوبلر راس در مصاحبه با بیماران روبه‌مرگ، یک توالی منظم و مشترکی از پاسخ‌های هیجانی را در بین آنها مشاهده کرد و معتقد شد که این تجربیات هیجانی جهانی است و شامل پنج مرحله است که فرد در حال مرگ، به ترتیب از آن مراحل می‌گذرد که شامل انکار و انزوا، خشم، معامله و چانه زدن، افسردگی، پذیرش است (سلمان‌پور و ایمانی‌فر، ۱۳۸۹: ۹۳):

انکار: انکار، نپذیرفتن حقیقت در مورد موضوع است. در این مرحله که فرد از بیماری خود آگاهی می‌یابد، سپر انکار را جلوی صورت می‌گیرد. این سپر مانع تأثیر شدید ورود واقعیت به سطح آگاهی می‌شود.

1. Death Acceptance
2. Connelly
3. Elisabeth Kubler-Ross
4. Hart

خشم: بیمار در مقابل این واقعیت که دیگران سالم‌اند، ولی او باید بمیرد عکس‌العمل نشان می‌دهد و نسبت به اطرافیان خود که سالم‌اند احساس خشم دارد. گاه بیمار در این مرحله علت بیماری خود را به دلایلی کاملاً نامربوط نسبت می‌دهد و دیگران را در آن دلایل سهیم می‌کند.

چانه‌زنی: چانه زدن، توافق میان ذهن هوشیار و روح است که به‌موجب آن برای زندگی در یک مدت طولانی‌تر چانه زده می‌شود. بیمار متوجه می‌شود که قدرت طرف مقابل (خدا، تقدیر و...) بیشتر است و مبارزه فایده‌ای ندارد. در این مرحله فرد، بیماری و مرگ را می‌پذیرد، ولی بر سر زمان چانه می‌زند.

افسردگی: بیمار در این مرحله ممکن است به دلایل پزشکی تناسب‌اندام خود را از دست بدهد. همچنین ممکن است از کار بیکار شده و حتی همسرش او را ترک گفته باشد. بیمار برای وقت‌هایی که تلف کرده، کارهایی که انجام داده یا نداده سوگواری می‌کند. (کوبلر راس، ۱۳۷۹؛ به‌نقل از کریمی، ۱۳۸۸: ۹۳)

پذیرش: چنانچه بیمار مراحل پیشین را به‌خوبی گذرانده باشد و دیگران او را در این راه یاری کرده باشند، در این مرحله نه افسرده خواهد بود و نه خشمی از تقدیر خواهد داشت. پذیرفتن به‌معنای تصدیق کردن شرایط موجود است، شرایطی که قابل تغییر نیست. (سی‌وارد، ۱۳۸۱؛ به‌نقل از کریمی، ۱۳۸۸: ۹۳)

کانلی (۲۰۰۳)، «آمادگی برای مردن»، «دانستن زمان مرگ» و «اراده و خواست مرگ» را سه عنصر اساسی برای پذیرش مرگ می‌داند. به‌عقیده وی، در گذشته، مرگ هر روز یادآوری می‌شد و آگاهی را تحریک می‌کرد که افراد برای مردن آماده باشند، اما امروزه در جوامع مدرن، حس آمادگی برای مرگ باید اشاعه یابد، زیرا نهادها و تجربیات انکار مرگ در قرن ۲۰ رشد یافته است. به‌عقیده کانلی، پذیرش مرگ وقتی حاصل می‌شود که زمان مردن مشخص شود، به‌طوری‌که فعالیت‌های افراد به‌وسیله مرگ محدود و کنترل گردد. به‌نظر وی اگرچه فناوری‌های نوین پزشکی باعث طولانی شدن عمر فیزیکی می‌شوند، اما هم‌زمان با آن کیفیت زندگی را تنزل می‌دهند. این نوع طولانی کردن زندگی می‌تواند علت از دست دادن بزرگی انسان و دردها و رنج‌های غیرضروری شود که امروزه به آن «حقوق مرگ» و «مرگ با عزت» می‌گویند. (کانلی، ۲۰۰۳: ۵۳) او در بحث از اراده و خواست مرگ به این نکته اشاره می‌کند که منظور از اراده مرگ، تمرکز بر نتایج حاصل از تجارب مثبت مردن است که در مراحل پایانی زندگی صورت

می‌گیرد. باور به قدرت خداوند در طول زندگی ممکن است تسکین‌دهنده باشد، اما توضیح اینکه این حوادث آزمون الهی است و «خواست او»^۱ است، مثالی روشن از این نوع پذیرش مرگ است (کانلی، ۲۰۰۳: ۵۶)

پذیرش مرگ احساساتی را ایجاد می‌کند، این احساسات تحت تأثیر معنای مرگ است. چیزی که مرگ را به‌عنوان یک دیدگاه معنوی، مثبت یا منفی می‌سازد، معنای ساخته‌شده اجتماعی مرگ^۲ است. یکی از شرایطی که بر پذیرش و آمادگی مرگ مؤثر است مربوط به دوران کودکی است که معنای و مقاصد زندگی از طریق فرایندهای عدیده جامعه‌پذیری توسط والدین به کودکان منتقل می‌شود. (کانلی، ۲۰۰۳؛ ملوین و لوکمان^۳، ۲۰۰۰ و هارت و دیگران، ۱۹۹۸) مرگ نیز مانند سایر عناصر دیگر، امری آموختنی و فرهنگی است و معنای آن توسعه‌یافته و توسط دیگران در فرایند کنش متقابل منتقل می‌گردد؛ بنابراین، معنای مرگ در زمانی معین به‌طور تغییرناپذیر و یک‌بار برای همیشه، ایجاد نمی‌شود (ورنون، ۱۹۷۰؛ به‌نقل از کریمی، ۱۳۸۸: ۹۳) والدین و بزرگ‌ترها با واضح صحبت کردن درباره معنای مرگ، سوگواری و آینده، احساس و نگرش کودکان را به مرگ شکل می‌دهند. (کانلی، ۲۰۰۳؛ ملوین و لوکمان، ۲۰۰۰ و هارت و دیگران، ۱۹۹۸)

همچنین وجود مرگ دیگری در چگونگی یادگیری پذیرش مرگ، اجتناب‌ناپذیر و اساسی است. افراد می‌توانند مرگ را نادیده بگیرند، اما نمی‌توانند آن را انتخاب نکنند. (کانلی، ۲۰۰۳: ۴۹) دانونت و فوس^۴ معتقدند هر جامعه‌ای باید هم مرگ را بپذیرد و هم آن را انکار کند. جوامع باید مرگ را اگر با زندگی روزمره در تضاد است، انکار کنند و هم‌زمان باید آن را بپذیرند تا اعضاء جامعه ارتباط خود را با واقعیت حفظ کنند. (والتر^۵، ۱۹۹۱: ۳۰۵)

عقاید مذهبی افراد را آماده می‌کنند در هر زمان آماده پذیرفتن واقعیت مرگ باشند. در متون اسلامی دلیل وحشت از مرگ در این نکته ظریف نهفته شده که انسان به‌حکم فطرت خود، حب به بقا و میل به جاودانگی دارد و از فنا، زوال و نیستی متنفر است. (کاشفی، ۱۳۸۶) به‌عقیده برگر اهمیت اجتماعی مذهب در اوضاع بحرانی، به مشروعیت‌بخشی

1. Will be Done
2. Meaning Systems Constructed
3. Melvin & Lukman
4. Danont & Foss
5. Walter

موقعیت‌های حاشیه‌ای از طریق برقراری ارتباط آنها با امور مقدس می‌پردازد و به‌عنوان فراورده‌ای اجتماعی تلاش می‌کند تا پدیده‌ای نظیر مرگ را در پیوند با واقعیت فراورده‌های اجتماعی دیگر حفظ نماید؛ اما در جامعه مدرن که مذهب تا حدود زیادی نقش خود را از دست داده، مرگ در سطح فردی و نیز در سطح اجتماعی واپس رانده و سرکوب شده است. (الیاس، ۱۳۸۴: ۳۴)

دین اسلام یاد مرگ را عبرت‌آموز دانسته و در روایات متعددی بر زیارت اهل قبور تأکید نموده است.^۱ مهم‌ترین اثر دنیوی زیارت اهل قبور برای انسان، تذکر مرگ و یادآوری این رخداد مهم است. (کاشفی، ۱۳۸۶) امام علی^(ع) یاد مرگ را سبب «بازداشتن از هزل و بیهودگی^۲»، «ممانعت از کارهای ناروا^۳» و «مداومت بر انجام کار نیک^۴» می‌داند.

انکار مرگ^۵

باوجود اینکه انسان مدرن تمایل به زدودن ابهامات از بیشتر پدیده‌ها دارد ولی مرگ، پدیده‌ای است که بشر امروز همانند نسل‌های گذشته تمایل چندانی برای ابهام‌زدایی و نزدیک شدن به آن نشان نمی‌دهد. دنیای مدرن با تمام دستاوردهایش همچنان در مقابل معمای مرگ سکوت اختیار کرده و انسان مدرن در مقابل این پدیده، حیرت‌زده نظاره‌گر است. شاید بهترین راه‌حل این معما پاک کردن صورت‌مسئله است و این به معنای آن است که انسان وجود چنین پدیده‌ای را نادیده انگارد. هرچند درنهایت اندیشیدن به مرگ امری گریزناپذیر است، ولی بشر امروز به شیوه‌های مختلف تلاش می‌کند از در سازگاری با آن وارد شود.

امروزه در جوامع غربی نه‌تنها مرگ را امری خواستنی نمی‌دانند، بلکه مرگ اساساً عنصری بیرون رانده‌شده از زندگی و امری تحریم شده است. آریس معتقد است که در اعصار پیشین مردم با طمأنینه و آرامش می‌مردند و تنها در دوران حاضر است که وضع

۱. چنانچه در حدیثی از پیامبر اسلام^(ص) آمده: «کسی که در مزار مسلمانان یکی از آیات قرآن را برای اموات بخواند، خداوند ثواب هفتاد پیامبر به او می‌دهد؛ و کسی را که برای اهل قبور، طلب رحمت و مغفرت نماید، خداوند او را از آتش جهنم نجات می‌دهد و او را خندان وارد بهشت می‌گرداند». (مجلسی، ۱۳۷۴: ۲۵۶)

۲. نهج‌البلاغه، خطبه ۸۴، صفحه ۶۶.

۳. نهج‌البلاغه، خطبه ۹۹، صفحه ۹۲.

۴. نهج‌البلاغه، خطبه ۱۱۴، صفحه ۱۵۴.

به این قرار است. مرگ تا بدان پایه ما را می ترساند که حتی جرأت نمی کنیم نامش را بر زبان آوریم. از این رو، آریس آن مرگ آشنا را مرگ «رام شده» و مرگ در جامعه مدرن را «مرگ فراموش شده» می نامد. (الیاس، ۱۳۸۴؛ به نقل از کریمی، ۱۳۸۸: ۹۴) به عنوان مثال، زمان و مکان مردن و دلایلی که در گذشته منجر به مرگ می شدند در جوامع جدید تغییر کرده اند. افزون بر این، در جوامع جدید تلاش می شود تا آنجا که ممکن است از یاد مرگ و مواجهه با آن جلوگیری شود. این مسئله باعث مسخ شدن تجربه مرگ و زندگی شده است؛ چرا که مرگ واقعیتی انکارناپذیر است. (کریمی، ۱۳۸۸: ۹۱) کوبلر راس نیز شرکت ندادن کودکان در مراسم سوگواری و تدفین را خصلتی تابویی از جامعه مدرن می داند. (کوبلر راس، ۱۳۷۹: ۱۷) الیاس معتقد است باب شدن الگوها و کلیشه هایی که پس از مرگ یکی از نزدیکان کودک به او می گوئیم، از قبیل اینکه «بابزرگت الآن توی بهشت است» یا «خواهر کوچولویت حالا شده یه فرشته» نشان دهنده این امر است که تا چه میزان ما گرایش داریم تنهایی بی چون و چرای بشری را، خاصه از چشم کودکان، پنهان داریم. (الیاس، ۱۳۸۴: ۶۴) بودریار معتقد است طی یک جریان بازگشتناپذیر، انسان در طول تاریخ، مردگان را به مرور زمان از خانه به میان شهر و از آنجا به بیرون شهر، یعنی بیرون از چرخه حیات زندگان پرتاب کرده است. راس نیز معتقد است که امروزه مجلس ترحیم برای بسیاری از مردم، آیین بی معنا و پردردسری شده است. همه مردم به فکر جوانی جاوید هستند و پیرها را در خانه سالمندان و بیماران را در بیمارستان ها می اندازند تا از جلوی چشم دور باشند. در رسانه ها مرگ را بسیار غم انگیز، وحشتناک، غیرعادلانه، ناخواسته و به ندرت آرامش بخش توصیف می کنند. افراد تلاش می کنند تا عوامل محیطی را کنترل کنند و به هر نحو ممکن از مرگ بگریزند. مردم به شدت مایل اند از تجربه مرگ به دور باشند و کسی را پیدا کنند که این کارها را برایشان انجام دهد. بنابراین، نقش جدیدی تحت عنوان «مدیریت مراسم ترحیم» به وجود می آید و مداخله و مشارکت داغ دیده، به حداقل خود می رسد. (کریمی، ۱۳۸۸: ۹۴)

از نظر گیدنز افراد بشر با خطری همیشه حاضر روبه رو هستند که مدام تشویش هایی در واقعیت زندگی روزانه ایجاد می کند. نظام اجتماعی به این اضطراب و به طور کلی، به پرسش هایی که ممکن است پیش فرض های اجتماعی انسان را به چالش بکشند، اجازه نمی دهد که وارد زندگی روزمره شوند. این کار با «در پرانتز گذاشتن» اضطراب ها و عوامل تولیدکننده آنها انجام می پذیرد (برگر و لاکمن، ۱۳۷۸: ۳۷) در این راستا مرگ حتی اگر

موضوعی نهی شده در نظر گرفته نشود، با سختی و دشواری می توان به آن نزدیک شد. (گیدنز، ۱۹۹۱؛ به نقل از ویلمووت، ۲۰۰۰: ۶۵۰) اصطلاح «در پرائنتز گذاشتن» در اینجا دلالت بر فرایندهای به هم پیوسته سرپوش گذاری دارد که به موجب آنها امور عادی روزمره از پدیده‌های زیر جدا می‌شوند؛ دیوانگی، تبهکاری، بیماری و مرگ، مسائل جنسی و طبیعت. (گیدنز، ۱۳۷۸: ۲۲۱) مرگ در جهان‌بینی مدرن به تابو تبدیل شده و تجربه آن در ذهن فرد و فضاهاى عمومی مصادره می‌شود. (کریمی، ۱۳۸۸: ۹۲-۹۱)

با این حال، فرایند در پرائنتز گذاشتن یا تعلیق، همواره موفقیت‌آمیز نیست. مرگ، همواره چالش‌نیرومند برای فرایند در پرائنتز گذاشتن یا تعلیق، محسوب می‌شود. فرد زمانی که با مرگ خود یا دیگران مواجه می‌شود، در معرض اضطراب قرار می‌گیرد. نکته این است که در مدرنیته متأخر، در هنگام بروز مرگ و «لحظات سرنوشت‌ساز» یعنی دقیقاً در مسائلی که جامعه آنها را از آگاهی عمومی دور نگه داشته، حصارهای انکار و لاپوشانی فرو می‌ریزند. (کریمی، ۱۳۸۸: ۹۶)

برگر از مرگ به‌عنوان مهم‌ترین «موقعیت حاشیه‌ای» نام برده است، چرا که از توان فوق‌العاده‌ای برای تضعیف احساس معناداری و واقعیت زندگی اجتماعی برخوردار است. مرگ به سؤال‌هایی دامن می‌زند که اساسی‌ترین پیش‌فرض‌های ساخت زندگی اجتماعی را به چالش می‌کشاند. مرگ می‌تواند پرسش‌هایی پیش بکشد که تصویری را که به‌طور اجتماعی از واقعیت ساخته شده، مخدوش نماید. سپر اجتماعی در مقابل آنومی (وحشت از بی‌معنایی) می‌تواند فرو بریزد. گیدنز از این فروریزی تحت عنوان ناکامی یا شکست امنیت هستی‌شناختی نام می‌برد. نیروی آنومیک مرگ به درونی‌ترین ابعاد وجودی هویت شخصی فرد رسوخ می‌کند. (کریمی، ۱۳۸۸: ۹۵)

جود (۱۹۸۹) می‌گوید مرگ به این خاطر انکار می‌شود که تجربه‌ای دردناک و عاطفی است. (ملوین و لوکمان، ۲۰۰۰: ۵۲۳) همان‌طور که فرایندهای سکولاریسم، عقاید و عرف‌های پیش از مدرنیته را از اعتبار ساقط می‌کنند، انسان مجبور می‌شود با احساسات هوشیارانه و عقلاانه با شرایط واقعی زندگی خود مواجه شود. (مارکس و انگلس، ۱۹۶۷؛ به نقل از ویلمووت، ۲۰۰۰: ۶۵۱) در این مفهوم هیچ اطمینان خاطر در باره شکل زندگی بعد از مرگ وجود ندارد. مرگ به‌عنوان مرحله پایانی معرفی می‌شود تا درک دورنمای مرگ، زندگی ما را متزلزل سازد. (ویلمووت، ۲۰۰۰: ۶۵۲)

با پیشرفت دانش پزشکی و تکنولوژی‌های مدرن، تفکر انکار مرگ رشد کرد مبنی بر

اینکه می‌توان بر «شیطان» مرگ غلبه کرد. (کانلی، ۲۰۰۳: ۴۸) پدیده پزشکی شدن مرگ می‌تواند به‌عنوان عکس‌العملی برای تکذیب یا پذیرش مرگ باشد و به‌سادگی نشان می‌دهد کدام جوامع، پذیرای مرگ و کدام جوامع آن را انکار می‌کنند. البته شیوه‌ای که ما با مرگ مواجه هستیم - واکنش جوامع و افراد - متأثر از محیط اجتماعی شکل می‌گیرد و تکذیب و قبول آن نیز در همین چارچوب تقویت می‌گردد. (زیمرمن و رودین، ۲۰۰۴: ۱۲۴) گیدنز اشاره می‌کند که ظهور و توسعه بیمارستان به‌معنای امروزین، به حرفه‌ای شدن فعالیت‌های پزشکی و درمانی ارتباط دارد. بیمارستان‌ها نیز مانند زندان‌ها و تیمارستان‌ها، محلی هستند که افراد نامناسب یا فاقد صلاحیت برای مشارکت در فعالیت‌های اجتماعی را در آنجا محصور کرده، تحت نظر نگاه می‌دارند. از این نظر بیمارستان نیز برخی از تجربه‌های اساسی زندگی، همچون بیماری و مرگ را از دید عموم پنهان می‌کند. این در حالی است که در جوامع ما قبل مدرن، بیماری‌های مزمن بخشی از زندگی مردم بود و تماس با مرگ یکی از تجربه‌های عادی آنها قلمداد می‌شد.

البته موضوع تنها به این خلاصه نمی‌شود که مرگ را به‌طور معمول دور از انظار همگان قرار می‌دهند. امروزه مرگ به‌صورت یک امر فنی درآمده و تعیین کیفیت آن در اختیار حرفه پزشکی است. اینکه اعلام مرگ منوط به تصمیم‌گیری پزشکی است که معین می‌کنند، شخص را در چه زمانی و در چه وضع و حالی می‌توان براساس از کار افتادن انواع گوناگون اعمال و وظایف جسمانی، مرده تلقی کرد. (گیدنز، ۱۳۷۸: ۲۲۸)

چند ملاحظه نظری در پذیرش و انکار مرگ

درحالی‌که تجربه کردن یک گام اساسی برای فهم واقعیت است، بزرگ‌ترین مشکل کسی که می‌خواهد درباره مرگ بیندیشد این است که نباید آن را تجربه کند. به‌تعبیر و ندرزندن (۱۳۸۷: ۲۰۳)، انسان چگونه می‌تواند درباره چیزی فکر کند که تمام تلاش او دور ماندن از آن است. در چنین وضعیتی، چند ملاحظه نظری برای فهم واکنش به مرگ (پذیرش و انکار مرگ)، ضروری است:

۱. پذیرش و انکار مرگ، برساخته اجتماعی است و توسط شرایط اجتماعی رقم می‌خورد. (کانلی، ۲۰۰۳؛ والتر، ۱۹۹۱ و هارت و دیگران، ۱۹۹۸) پذیرش مرگ می‌تواند حداقلی یا حداکثری باشد؛ پذیرش حداقلی مرگ، تنها اقرار به حتمیت و گریزناپذیری مرگ است. اما پذیرش حداکثری، حالتی است که فرد بدون هراس درباره مرگ اندیشه

می‌کند، مقدمات و تمهیداتی را برای مواجهه با آن تدارک می‌بیند و درصدد آگاهی یافتن از آن است. در چنین حالتی به تعبیر کانلی (۲۰۰۳)، فرد به دنبال کسب آمادگی برای مردن و مرگ با عزت، آگاهی یافتن از زمان مرگ و تمرکز بر نتایج حاصل از تجارب مثبت مردن است.

۲. نهادها و عقاید مذهبی اثر قابل توجهی در واکنش به مرگ دارند؛ عقاید مذهبی نه تنها باعث تسهیل پذیرش مرگ‌اند، بلکه همچنین با تجربه احساس سبکی پیوند دارند و این احساس نیز به نوبه خود باعث تقویت روحیه در مقابل هراس مرگ می‌شود. (قانع‌راد و کریمی، ۱۳۸۵) نهادهای مذهبی طبق سنت نه تنها به توضیح دلایل مرگ می‌پردازند، بلکه انتظارات و آداب و مناسک سفر آخرت را نیز شرح می‌دهند. دین با طرح اعتقادات متعالی همچون قیامت، بهشت و جهنم، برزخ و تناسخ، مرگ را پذیرفتنی می‌سازد.^۱ (کرل، ۱۹۸۹: ۱۰) به علاوه بخش مهمی از تفکر مرگ در ابتدای زندگی، در خانواده شکل می‌گیرد. سبک مواجهه والدین با مرگ نزدیکان، به علاوه وضوح صحبت آنان درباره معنای مرگ، سوگواری و آینده، احساس و نگرش کودکان را بر مرگ شکل می‌دهد. (کانلی، ۲۰۰۳؛ ملوین و لوکمان، ۲۰۰۰ و هارت و دیگران، ۱۹۹۸) به طور کلی نهادهای اجتماعی با راهکارهایی همچون دلیل‌آوری برای زندگی، توضیح فناپذیری مرگ و فرصت‌هایی برای مقابله با مرگ غیرعادی، از مردم در مقابل ترس و رعب مرگ محافظت می‌کنند و هم‌زمان، خطرات مرگ را برای هر نوع فرهنگی خواه با دلایل واقعی مرگ و یا خواه با ایجاد سازوکار کنترل اجتماعی شکل می‌دهند. (کرل، ۱۹۸۹: ۱۱)

۳. نهادمند شدن مراقبت از افراد در حال مرگ در مؤسسه‌های اجتماعی و در انزوا، مرگ را ترسناک‌تر کرده است. (هارت و دیگران، ۱۹۹۸: ۶۹) در عین حال که پزشکی شدن مرگ نیز تا حد زیادی به انکار مرگ کمک کرده است.^۲ امروزه تصور از مرگ در مرز میان دیدگاه مذهبی (پذیرش مرگ) و دیدگاه پزشکی و مردن بیمارستانی (انکار مرگ) در نوسان است. (کانلی، ۲۰۰۳؛ ویلمووت، ۲۰۰۰؛ والتر، ۱۹۹۱؛ ملوین و لوکمان، ۲۰۰۰؛ کرل، ۱۹۸۹ و زیمرمن و رودین، ۲۰۰۴)

۱. به طور کلی مذهب در ایجاد معنا در شرایط دشوار زندگی که افراد را دچار بی‌هویتی و بی‌معنایی می‌سازد، نقش اساسی دارد. (شجاعی‌زند، ۱۳۸۰؛ همیلتون، ۱۳۷۷؛ کرل، ۱۹۸۹؛ ایموند و پیودسی، ۲۰۰۸ و بیوور و فاران، ۲۰۰۵)

۲. با پیشرفت علم پزشکی تعریف از مرگ نیز تغییر یافته و مفهوم جدیدی به عنوان «مرگ ذهنی» به وجود آمده که لزوماً به معنای پایان حیات یا پایان بودن نیست. (لاوسون و گاروود، ۲۰۰۱: ۵۹)

روش تحقیق

پدیدارشناسی اساساً مطالعه تجربه زیسته یا جهان زندگی است. پدیدارشناسی به جهان، آن چنان که به وسیله یک فرد زیسته می شود توجه دارد، نه جهان یا واقعیتی که چیزی جدای از انسان باشد. پدیدارشناسی می کوشد معانی را آن چنان که به وسیله یک فرد زیسته می شوند، آشکار نماید (شریفی و دیگران، ۱۳۹۳: ۲۳) فلسفه پدیدارشناسی از تجربه کردن به عنوان یک اصل اولیه حمایت می کند. تنها راه تجربه توصیف فردی آن است و برای توصیف این تجربه‌ها از تحلیل شیوه‌های پدیدارشناسی تجربی استفاده شده است. (بیر، ۱۹۹۶: ۴۸) به همین لحاظ محقق کیفی در پی جمع‌آوری اطلاعات از اشخاصی است که پدیده‌ای را تجربه نموده‌اند تا بتواند براساس آن اطلاعات، به توصیفی مرکب از ماهیت آن تجربه از نظر آن افراد برسند. در این توصیف، شیوه تجربه و آنچه که این افراد تجربه می‌کنند، ارائه می‌شود. (موستاکاس، ۱۹۹۴؛ به نقل از ایمان، ۱۳۸۸: ۲۷۷) از آنجا که تجربه مردن برای افراد امکان‌پذیر نیست، تجربه مرگ نزدیکان و اطرافیان برای رسیدن به این پیش فرض در نظر گرفته شد تا افراد با داشتن این پیش فرض و همچنین تجربه تفکر درباره مرگ - چه به صورت گذرا و چه به صورت عمیق - به بیان واکنش‌شان نسبت به این پدیده بپردازند. پدیدارشناسی معاصر بر معانی، آن هم معانی‌ای که به تجربیات الصاق می‌شود، تمرکز دارد. کروتی در این باره معتقد است که پدیدارشناسی معاصر به شدت بر جمع‌آوری معانی ذهنی مردم فعالیت می‌کند، چون براساس این معانی هر چیزی قابل فهم می‌شود. اگر چه در دیدگاه کلاسیک، پدیدارشناسی به دنبال بررسی ماهیت تجربه و چگونگی ابراز آن به عنوان یک پدیده بوده است، ولی در دیدگاه معاصر آنچه مهم است، معانی است که به وسیله انسان به آن تجربه الصاق می‌شود. این بدان معناست که انسان از آن تجربه چه چیزی می‌سازد. آنچه که در این راستا ساخته می‌شود یک پدیدار یا به زعم جامعه‌شناسی، یک واقعیت اجتماعی است. (ایمان، ۱۳۸۸: ۲۷۸)

واکنش به مرگ (پذیرش یا انکار) در این نوشتار به روش پدیدارشناسی تجربی مورد واکاوی قرار گرفته است. پدیدارشناسی تجربی اساساً به دنبال فهم این واقعیت است که افراد چگونه دنیای فردی و اجتماعی خود را می‌سازند. (اسمیت و اسبورن، ۲۰۰۷: ۵۳) بر همین مبنا تکیه این روش بر «تجارب زیسته» افراد است که در این نوشتار در واکنش

به مرگ جستجو می‌گردد.

پدیدارشناسی تجربی واکنش به مرگ در این نوشتار با الهام از الگوهای پیشنهادی دونیش^۱ (۲۰۰۲) و گروکر (۱۹۷۹؛ به نقل از پاتون، ۲۰۰۲) در دو مرحله کلی که هر یک مشتمل بر چندین گام است مطابق شرح ذیل به انجام رسیده است.^۲

مرحله اول: آماده‌سازی متن

۱. تعیین سؤالات و محورهای مصاحبه با مشارکت‌کنندگان در زمینه الگوهای واکنش به مرگ

۲. یافتن مشارکت‌کنندگان مطلع بر اساس منطق نمونه‌گیری هدفمند با حداکثر نوسان (فلیک، ۱۳۸۷) از لحاظ دین‌داری، طبقه و سن که در نهایت بر اساس قاعده اشباع اطلاعات (پاتون، ۲۰۰۲) به انتخاب ۸ مشارکت‌کننده زن در مشهد انجامیده است.^۳

۳. انتخاب شیوه مصاحبه به‌عنوان مناسب‌ترین گزینه جمع‌آوری داده‌های پدیداری (آسپرس^۴، ۲۰۰۴) و انجام مصاحبه سه مرحله‌ای با مشارکت‌کنندگان.

۴. پیاده‌کردن دقیق مصاحبه‌ها از نوار به متن.

مرحله دوم: توصیف متن

۱. استخراج واحدهای معنایی از متن مصاحبه‌ها

۲. قرار دادن واحدهای معنایی مشترک در ذیل موضوعات اصلی

۳. تهیه پروفایل توصیفی واکنش به مرگ و حذف تکرارها

۴. توصیف وجوه تعمیمی تجارب واکنش به مرگ: شناسایی وجوه مشترک تجارب

۵. توصیفات وجوه تفریدی تجارب واکنش به مرگ: شناسایی تفاوت تجارب

۶. ترکیب توصیفات تفریدی و تعمیمی تجارب واکنش به مرگ

۷. آزمون دقت داده‌ها که عمدتاً بر قضاوت داوران بر نحوه استخراج واحدهای معنایی و موضوعات اصلی متمرکز بوده است.

1. Devenish

۲. برای اطلاع بیشتر از چگونگی استفاده از پدیدارشناسی تجربی برای فهم تجربه‌های دینی رک: (یوسفی و تابعی، ۱۳۹۱)

۳. در اغلب تحقیقات پدیدارشناختی مشابه نیز تعداد نمونه‌ها اندک بوده است. به‌عنوان مثال بلانتی (۲۰۰۸)، پدیدارشناسی تجارب نزدیک به مرگ را در بین ۱۰ کشور، بر مبنای یک تجربه از هر کشور به انجام رسانده است. یا آن‌بری و دیگران (۲۰۱۰)، پدیدارشناسی تجربی مدیریت بدن را با ۵ مشارکت‌کننده به‌انجام رسانده است. همچنین ویگت برنارد و استیل (۲۰۰۷) با ۶ مورد؛ تئوبالد (۱۹۹۷) با ۳ مورد و رهیم و هالاند (۲۰۰۶) با ۱۲ مورد تحقیقات مشابهی را به‌انجام رسانده‌اند

4. Aspers

توصیف تجارب واکنش به مرگ

ابتدا واحدهای معنایی و موضوعات اصلی تجارب واکنش به مرگ در میان ۸ مشارکت‌کننده زن که از متون مصاحبه آنها استخراج گردیده معرفی و سپس وجوه تعمیمی و تفریدی این تجارب معرفی می‌گردد.

واحدهای معنایی و مقوله‌های واکنش به مرگ

ابتدا تمامی مصاحبه‌ها با نگرشی تفکری خوانده شد تا مقدماتی را برای تحلیل‌های عمیق‌تر گام‌های بعدی فراهم کند. پس از ویرایش متن‌های مصاحبه (تجارب واکنش به مرگ)، نخستین گام در فرایند تحلیل متن، استخراج واحدهای معنایی و دومین گام، شناسایی واحدهای معنایی مشترک و تشخیص مقوله‌های اصلی (تم مرکزی) است. نتایج این واکاوی در شکل ۱ درج گردیده که ذیلاً به نتایج عمده آن اشاره می‌گردد:

در تجربه‌های واکنش به مرگ، ۱۱ واحد معنایی نهفته است که از مهم‌ترین آنها تعریف مرگ، تفکر درباره مرگ، تمهیدات مرگ و تصور از دنیای بعد از مرگ است.

واحدهای معنایی واکنش به مرگ را می‌توان در ذیل سه مقوله اصلی شامل آمادگی برای مرگ، دانستن زمان مرگ و اراده مرگ قرار داد. سه موضوع مذکور بر معنای کلی‌تر مفهوم کلی «پذیرش یا انکار مرگ» دلالت دارند. در واقع واکنش به مرگ بر روی پیوستاری از پذیرش و انکار مرگ قرار می‌گیرد که در یک‌سمت آن پذیرش کامل و در سمت دیگر آن انکار کامل مرگ است، به‌گونه‌ای که هر چه افراد از پذیرش مرگ سرباز زنند، به انکار مرگ نزدیک می‌شوند و بالعکس.

۸۴

شکل ۱: واحدهای معنایی و مقوله‌های اصلی تجارب واکنش به مرگ

مفهوم	مقوله‌های اصلی	واحدهای معنایی
پذیرش و انکار مرگ	آمادگی برای مردن	میزان تفکر درباره مرگ، زمان تفکر به مرگ، تداوم فکر به مرگ، تمهیدات برای مرگ
	دانستن زمان مرگ	علاقه به دانستن زمان مرگ، نوع زندگی بعد از فهمیدن زمان مرگ، انتخاب چگونگی مرگ خویش
	اراده مرگ	رضایت از وجود مرگ، تصور از دنیای بعد مرگ، تعریف مرگ، احساس نسبت به مرگ

وجوه تفریدی و تعمیمی تجربه‌های واکنش به مرگ

وجوه تعمیمی (اشتراک) و تفریدی (افتراق)، تجارب واکنش به مرگ بین مشارکت‌کنندگان مطابق شرح شکل ۲ مشخص گردیده که ذیلاً به نتایج عمده آن اشاره می‌گردد:

وجوه تعمیمی همان بخش اشتراکات منتج‌شده از تمامی مصاحبه‌هاست که این اشتراکات، معنای کلی و عمومی از واکنش به مرگ را نشان می‌دهد و از تعمیم امور مشترک مشتق شده است. از مهم‌ترین وجوه تعمیمی واکنش به مرگ، پذیرش مرگ به‌عنوان امری حتمی، ترس از مرگ و اعتقاد به وجود جهانی بعد از مرگ است. پذیرش مرگ در این تحقیق به دو بخش تقسیم شده است: پذیرش ظاهری و پذیرش رفتاری مرگ. منظور از وجود پذیرش حداقلی، پذیرش زبانی و ظاهری است و واحدهای معنایی احساس نسبت به مرگ و رضایت از وجود مرگ را در بر می‌گیرد. همه مشارکت‌کنندگان در ظاهر امر مرگ را به‌عنوان پدیده‌ای طبیعی و عادلانه می‌پذیرفتند؛ اما برخی از نمونه‌ها پنهانی آن را انکار می‌کردند. به بیان دیگر آنها در رفتار مرگ را رد می‌کردند. واحدهای معنایی میزان تفکر درباره مرگ، زمان تفکر به مرگ، ادامه تفکرات در رابطه با مرگ، میل به دانستن درباره مرگ، علاقه به دانستن زمان مرگ، تصمیم به عمل جهت آمادگی برای مرگ این موضوع را بررسی می‌کند.

از مهم‌ترین وجوه تفریدی واکنش به مرگ، اختلاف در زمان و میزان تفکر درباره مرگ است. برخی از اندیشمندان به آن اکراه دارند و به دنبال جایگزین‌هایی برای فکر مرگ‌اند؛ میزان ترس از مرگ نیز متفاوت است و این امر به‌نوبه خود بر میزان، زمان و تداوم فکر مرگ مؤثر است. از دنیای بعد از مرگ نیز تصورات متفاوتی وجود دارد. میزان آمادگی و تدارک برای رویارویی با مرگ نیز منحصر به‌فرد است. به‌علاوه نوع مرگی که مشارکت‌کنندگان برای خود انتخاب می‌کنند نیز متفاوت است.

شکل ۲: وجوه تعمیمی و تفریدی تجارب واکنش به مرگ

وجوه تعمیمی	وجوه تفریدی
اعتقاد به جهان بعد از مرگ	زمان و میزان تفکر درباره مرگ تداوم فکر مرگ
پذیرش حداقلی مرگ	تمهیدات مرگ تمایل به دانستن درباره مرگ
ترس از مرگ	نوع زندگی بعد از فهمیدن زمان مرگ رضایت از وجود مرگ نوع تصور از دنیای بعد از مرگ

تفاوت واکنش به مرگ بین مشارکت‌کنندگان مذهبی و غیرمذهبی

تفاوت مدت زمان مصاحبه بین افراد مذهبی و غیرمذهبی چشمگیر بود که یکی از دلایل اصلی آن؛ عدم تمرکز نمونه‌های غیرمذهبی بر موضوع مرگ و داشتن تصویری مبهم از مرگ بوده است. این در حالی است که افراد مذهبی معنا و تصویر عمیق‌تری را از مرگ در ذهن داشتند و به ماهیت این موضوع، مقدمات و تمهیدات، روند مردن و مراحل بعد از مرگ توجه داشته و بیان همه این موارد با ذکر آیات و روایات متعدد، مدت زمان طولانی‌تری را برای انتقال معنا می‌طلبید.

همچنین تعداد سؤالاتی که از افراد غیرمذهبی پرسیده می‌شد به مراتب بیشتر از تعداد سؤالاتی بود که از نمونه‌های مذهبی مورد پرسش قرار می‌گرفت؛ تا واکنش به مرگی را که در ذهن آنها وجود داشت فهمیده شود. تمرکز کم افراد غیرمذهبی بر مرگ و نداشتن آگاهی از برخی از جنبه‌های مردن و وجود ابهامات در رابطه با این موضوع بر تکرار سؤالات به گونه‌های متفاوت دامن می‌زد.

مقایسه تجارب مشارکت‌کنندگان به‌روشنی تأثیر فهم‌های مذهبی و شرایط جامعه‌پذیری مرگ را بر کیفیت واکنش آنها به مرگ نشان می‌دهد. نتایج این مقایسه در شکل ۳ مشخص گردیده که ذیلاً به نکات عمده آن اشاره می‌گردد:

شکل ۳: تمایز تجارب واکنش به مرگ بین مشارکت‌کنندگان مذهبی و غیرمذهبی

عناصر معنایی واکنش به مرگ	واکنش مذهبی	واکنش غیرمذهبی
ترس از مرگ	ترس از عقوبت اعمال خود در دنیای بعد از مرگ	ترس جداشدن از نزدیکان خود و سرنوشتی که در انتظار آنهاست
پذیرش مرگ	داشتن رضایت عمیق از وجود مرگ و اینکه مرگ با هر شکل و هر نوعی نویددهنده رفتن به دنیای بهتری است.	داشتن رضایت زبانی از وجود مرگ همراه با داشتن نوعی احساس بی‌عدالتی به‌خاطر سن و نحوه مردن افراد
فکر مرگ	فکر عمیق و دائمی درباره مرگ، فکر مراحل بعد از مرگ، میل به دانستن بیشتر درباره مرگ، تمهید مرگ (وصیت‌نامه، کفن، جبران حق الناس و...)	فکر سطحی و گذرا درباره مرگ، دوری جسستن از فکر مرگ و به‌دنبال جایگزین برای فکر مرگ، عدم تمایل به دانستن مرگ، عدم تمهید مرگ
تصور از دنیای بعد از مرگ	داشتن تصویری واضح از دنیای بعد از مرگ با اعتماد به آیات و روایات	ابهام از تصور دنیای بعد از مرگ و تأکید بر تجربه شخصی برای پذیرش کیفیت دنیای بعد از مرگ

معانی و مفاهیمی که وجود دارد توسط والدین طی فرایند جامعه‌پذیر کردن کودکان و نتایج حاصل از آن، القا می‌شود. حقیقتی که وجود دارد این است که فهم مرگ و کشف آن به دلیل شباهت و یکسانی با والدین از طریق القائات صورت گرفته خلق می‌شود. در این موارد یاد داده می‌شود که چگونه باید با مرگ ارتباط برقرار کرد. نقش خانواده و سبک مواجهه رفتاری والدین با مرگ نزدیکان در بین همه افراد نمونه، بر میزان تفکر در باب مرگ و معنایی که برای افراد دارد؛ حاکی از اثر مستقیم بر تصور از مرگ دارد. در بین تمامی نمونه‌ها پیگیری مرگ دیگران و یا انجام برخی از مناسک و شیوه برخورد با مرگ دیگران در والدین و بزرگ‌ترها نقش اساسی و مهم در معنای مرگ دارد. خواننده شدن کتاب درباره مرگ، توضیح برخی سؤالات درباره روند مردن در نمونه‌های مذهبی، دال بر آموزش این افراد در بستر و قالب خانواده است که واکنش به مرگ را تحت‌الشعاع خود قرار داده است.

«تقریباً از جمعه این کتاب - منازل الآخرة از نجفی قوچانی - رو از کتابخونه در آوردم گاهی ورق می‌زدم. یه مدتی بود که ذهنم مشغول بود که حالا ما بخوایم بریم اون‌ور خط، چه جوریه... اون فکری که باید یه تحول اساسی به وجود بیاره یا تصمیم‌های جدی‌تر یا کارایی بخوام نه، اونقدر که می‌خوام توی من نیست.»

«کتاب‌های آقای شجاعی که درباره مرگ چیزهای بیشتری داره گرفتم و خوندم. همین الان حرم که می‌رم هر چی سؤال دارم درباره مرگ می‌پرسم... هر کتابی که درباره مرگ باشه می‌خونم و کتاب آیه‌الله دستغیب رو خیلی دنبالم که بگیرم این طوری هم به مرگ بیشتر فکر می‌کنی.»

«پیش اومده و مطالعه کردم... کتابی که خیلی به من توصیه شده که بخونم کتاب معاد علامه سیدحسین حسینی تهرانی است و کتاب معاد آیه‌الله مطهری که خیلی خوب نوشته شدن و یه قسمتی از کتاب الغدیر علامه امینی که برای خود من هم شگفتی‌های خاصی داشت درباره مرگ.»

از طرف دیگر بین شرکت‌کنندگان غیرمذهبی، دور کردن فرزندان از محیط‌ها و مناسک مرگ، ابهام موجود از معنای مرگ را در ذهن افراد به وجود آورده است. تمامی افراد غیرمذهبی هیچ آموزش خاصی را در محیط خانواده نداشته و به یاد ندارند که در این باره در جمع دوستان و خانواده مباحثی شکل گرفته باشد و این در حالی است که یکی از بحث‌های عمومی بین خانواده‌های مذهبی بر مرگ متمرکز بوده است و آنها با

واضح صحبت کردن درباره معنای مرگ، سوگواری و آینده، احساس و نگرش کودکان نسبت به مرگ را شکل داده‌اند.

همچنین تصور متفاوت از دنیای بعد از مرگ نیز در عبارات مشارکت‌کنندگان مشاهده می‌شود به طوری که نمونه‌های مذهبی، مضامین آیات و روایات و به‌طور کلی حرف دین را درباره وجود جهان بعد و مراحل آن می‌پذیرفتند.

«طبق دین، اونا تعریف کردن که مرگ چیه، این دنیا چیه، اون دنیا چیه؟ این سه تا، طوری نیست که یکی پایه یکی باشه. این سه تا در واقع مفهوم و معناست که ایدئولوژی ما تعریف کرده، طبق این ایدئولوژی نگرش من نسبت به زندگی این دنیایی، شکل گرفته.»

«بهشت و جهنم من هم همین جایی‌ایه، خودمونیم که باید تلاش کنیم که موفق باشیم یا نباشیم خودمون جهنمش کنیم یا بهشتی کنیم... همین اعتقاد رو داریم که بعد با مرگ می‌ری جایی که واقعاً رعایت عدالت می‌شه خیلی خوشحالم»

بین افراد غیرمذهبی تصور از دنیای بعد، به دلیل نپذیرفتن توصیفات دین و تأکید بر تجربه و علم متفاوت بود. تمامی نمونه‌های غیرمذهبی به وجود جهان بعدی معتقد بودند، اما توصیفات حاضر را نمی‌پذیرفتند و معتقد به تجربه کردن بودند. همین امر امکان پذیرش بیشتر مرگ و مراحل بعد از آن را با مشکل مواجه کرده است.

«از اون دنیا چی می‌دونی؟ چه جوریه؟ نمی‌دونم... به ما یه چیزی گفتن که یه چیزی به نام بهشت و یه چیزی هم به نام جهنم وجود داره... یه کسی که مرده یه جوری به من بگه. حالا چه جوری شو نمی‌دونم به من بگه اونجایی که هستش چه جور جائیه، یک توصیفی برام بکنه بیشتر می‌تونم قبول کنم... من دنبال بهشت و جهنم هیچ وقت نگشتم، این چیزهایی که قبلاً بهم گفتن از همون موقع مونده برام... یعنی می‌گفتم اینها همه باطل، یه چیز الکی، یه چیز تخیلی، مزخرف، یه چیز الکی که به ما گفتن که ذهن‌های ما اینجوری پرورش پیدا کنه... الان که به هر حال یه سنی ازم گذشته از ۲۰ سال اونورتر رفتم، قشنگ نمی‌تونم تصور کنم چون چیز حقیقی رو تا نبینم باور نمی‌کنم.»

«یه چیزی بهمون گفتن که چیزی به نام بهشت و چیزی به نام جهنم وجود داره، من الان پدر بزرگم فوت کرده، اگر می‌تونستم می‌رفتم ازش سؤال می‌پرسیدم واقعاً چه جایی وجود داره؟ این جایی که هستی چه جوریه؟ خوب بود؟... من تا چیزی

رو تجربه نکنم قبول ندارم، نمی‌گم قبول ندارم شاید قبول داشته باشم ولی چون تجربه نکردم نمی‌تونم به جورایی بپذیرمش... هیچ تصویری از اون دنیا ندارم... فقط به توصیف خیالیه بیشتر.»

«بگن فلانی مرده گریه نمی‌کنم. می‌گم خوش به حالش که از اینجا رفت به جای بهتر. گرچه به اونجا هم اعتقاد ندارم، ولی هر جایی باشه از اینجا بهتره. حداقل تنها شد دیگه. همین، بره خوش باشه و صفا کنه... خوش به حالش کات شد رفت از اینجا راحت شد. در همین حد... بهشت و جهنم اصلاً بهش اعتقاد ندارم... خب آدم نمی‌تونه درباره چیزی که نمی‌دونه هیچ واکنشی نشون نده، ترسش هست. منم شاید می‌ترسیدم بهش فکر نمی‌کردم. شاید به هیچ جوابی نمی‌رسیدم که وقتی من مردم می‌رم کجا؟ می‌ندازنم توی قبر می‌گن روحتو فرشته خدا می‌گیره و این چرت و پرتا. اون روح من کجا می‌ره؟...»

دلایل ترس از مرگ نیز متفاوت است. همه مشارکت‌کنندگان به‌طور کلی از اینکه تا به حال مرگ را تجربه نکرده‌اند و تصویری روشن از مراحل آن ندارند از آن می‌ترسند. در کنار این موضوع برای مشارکت‌کنندگان مذهبی ترس از آنچه قرار است بعد از مرگ برایشان اتفاق بیفتد بر احساس آنها نسبت به مرگ تأثیر عمده‌ای دارد.

«به‌نظر من ترس از مرگ سه دسته است... به چیزایی که اینجا داری و می‌خواهی از دست بدی، من این دوران رو تجربه کردم و از اون رد شدم. بعد به دسته ترس از چیزی بود که می‌خواد بهم برسه، تبعات بعد از مرگ که همچنان اینو دارم و تو این دسته‌ام ولی در عین اینکه تو این دسته‌ام، دسته سومی هست که اینکه من می‌خوام آبرومندتر برم... من ۳۰٪ از لحظه مرگ می‌ترسم، لحظه‌ای که عزرائیل میاد جونت رو بگیره اصلاً خارج شدن روح از کالبد جسم سخته و سنگین. ۷۰٪ ترس هم مال بعد از مرگه. خود مرگ مهم نیست... ترس از نفس مرگ کمتر از آثار مرگ. من از تبعات مرگ می‌ترسم. اینقدر که از اون می‌ترسم از خود مرگ نمی‌ترسم... همیشه از تنگی، از فشار و از ازدحام خیلی می‌ترسم... واقعاً به ترس مخفی تو دل‌م هست.»

«وقتی عمیق‌تر می‌شه ترس به تنم میاد که حال اتفاقی هست که قراره برام بیفته بیشتر نگران خودم و شب اول قبر و نکیر و منکر و اینا تا اینکه نگران چیزی باشم که دیگه تو دنیای زنده‌ها می‌مونه. با خودم می‌گم تو به فکر خودت باش،

این زنده‌ها کارشون رو می‌کنن به فکر اعمالت باش.»

برای نمونه‌های غیرمذهبی ترس موجود از مرگ نه به خاطر ترس از مرگ خودشان و آنچه که قرار است ببینند بلکه ترس از این است که چه چیزهایی و چه کسانی را از دست می‌دهند.

«از وقتی بچه‌دار شدم خیلی بیشتر می‌ترسم، نه به خاطر خودم به این خاطر که این بچه تو دنیا چه می‌شه، بیشتر به اینکه یک شب اگه شوهرم بیاید بالای سرم و صدام بزند و بیدار نشم، اون وقت چی می‌شه و سرنوشت‌شون چی می‌شه و بعد نگرانم که خدایا بذار این بچه بزرگ بشه بعد... نگرانیم بیشتر برمی‌گرده به بچه‌ام که اگه شوهرم ازدواج کنه این بچه چی می‌شه، باز هم از خود مرگ نمی‌ترسم از اتفاقاتی که برای اطرافیان می‌افتد می‌ترسم. اصلاً به این فکر نکردم که قراره اون زیر بمونم و فکر می‌کنم به یک دنیای جدید وارد می‌شم.»

«به خاطر خود مرگ نمی‌ترسم به خاطر عزیزام می‌ترسم که یه سری خاطرات برای من گذاشتن، یه سری محبتا هست از اینکه اینها تموم شده... از مرگ بقیه بیشتر می‌ترسم تا خودم... وقتی بقیه می‌رن، یه جور آدم احساس تنهایی می‌کنه، یه جوری که دیگه آدم هیچ امیدی به زندگی نداره.»

بحث و نتیجه‌گیری

ترسناکی مرگ و خطر تهدید آن برای نظم جاری زندگی سبب شده که فرهنگ‌های مختلف برای حفظ و تداوم زندگی روزمره خویش، شیوه‌های مختلفی را برای انکار و در حاشیه قرار دادن مرگ در پیش گیرند. آنچه مرگ را پذیرفتنی یا قابل انکار می‌سازد، معانی ساخته‌شده اجتماعی مرگ است که از طریق فرایندهای متعدد یادگیری به جامعه منتقل می‌شود. مرگ را می‌توان نادیده گرفت، اما نمی‌توان آن را انتخاب نکرد. (کانلی، ۲۰۰۳) تضاد مرگ با زندگی، انسان‌ها را ناگزیر از انکار و ضرورت تداوم زندگی جاری و ناگزیر از پذیرش مرگ می‌سازد. (والتر، ۱۹۹۱) این وضعیت سبب شده که انسان‌ها همواره در مرز پذیرش و انکار مرگ حرکت کنند. این درحالی است که میل ذاتی به بقا، ترس دائمی از مرگ را زنده نگه می‌دارد (کاشفی، ۱۳۸۶) و پزشکی شدن مرگ نیز مانع از این ترس نشده است. از مهم‌ترین فرایندهای توجیه اجتماعی مرگ و کاهش ترس از آن، توجیه‌پذیر کردن مرگ از طریق نهادهای مذهبی است. دین با دلیل‌آوری

برای زندگی و توضیح فناپذیری مرگ و طرح اعتقادات متعالی همچون قیامت، بهشت و جهنم، برزخ و تناسخ، مرگ را پذیرفتنی می‌سازد. (کرل، ۱۹۸۹) در عین حال از سوی دیگر پزشکی‌شدن مرگ، تصویر متفاوتی را از مرگ ایجاد کرده و امروزه واکنش به مرگ در مرز میان دیدگاه مذهبی و دیدگاه پزشکی در نوسان است.

نتایج تحلیل پدیدارشناختی تجربی واکنش به مرگ در نوشتار حاضر که بر روی هشت مشارکت‌کننده زن در مشهد انجام گرفته نشان می‌دهد که اولاً واحدهای معنایی متعددی در تجربه واکنش به مرگ وجود دارد که از جمله آنها تعریف مرگ، تفکر درباره مرگ، تمهیدات مرگ و تصور از دنیای بعد از مرگ است. ثانیاً واحدهای معنایی واکنش به مرگ را می‌توان در ذیل سه مقوله اصلی شامل «آمادگی برای مرگ»، «دانستن زمان مرگ» و «اراده مرگ» قرار داد که هر سه بر معنای کلی‌تر مفهوم «پذیرش یا انکار مرگ» دلالت دارد. ثالثاً فهم‌های مذهبی تأثیر عمیقی بر تجربه‌های واکنش به مرگ دارند؛ تجربه‌های واکنش به مرگ بین مشارکت‌کنندگان مذهبی همچون تداوم فکر مرگ، میل دانستن بیشتر درباره مرگ و تمهید مرگ بیشتر دلالت بر پذیرش مرگ دارد و واکنش‌هایی از جمله جایگزینی فکر مرگ، عدم تمایل به دانستن درباره مرگ و تمهید نمودن مقدمات مرگ بین مشارکت‌کنندگان غیرمذهبی همگی حاکی از به‌حاشیه راندن و انکار مرگ است. پذیرش مرگ مرحله‌ای است که در طول آن فرد از سرنوشت نه‌خشمگین و نه‌افسرده است و نه آن را انکار می‌کند، بلکه در نهایت آن را می‌پذیرد. این پذیرش به سه گونه است؛ نخست پذیرش بی‌طرفانه که حاکی از برخوردی منطقی و عینی با مرگ است که آن را پایانی اجتناب‌ناپذیر می‌داند. دوم پذیرش رهیافتی که در آن مرگ دروازه‌ای به جهانی دیگر و زندگی بهتر است. سوم پذیرش گریزی که در آن انتخاب مرگ به‌عنوان بدیل بهتری در برابر هستی رنجباری است که آن‌قدر عذاب‌آور و ناگوار است که ارزش زیستن ندارد. اموری مانند «شکل دادن به احساس و نگرش کودکان و وجود آموزش‌های روشن درباره مرگ و مراحل آن در خانواده؛ تمرکز و تعمق خاص بر مرگ نزدیکان؛ آشنایی عمیق با مراسم و آداب مرگ چه حین مردن، چه قبل و یا بعد از آن و تأکید و توجه خاص بر آن؛ داشتن تصاویر واضح از جهان بعد از مرگ با اعتماد به آیات و روایات؛ رضایت از وجود مرگ و عادلانه ارزیابی کردن انواع مرگ؛ تمرکز بر تفکرات عمیق‌تر در رابطه با مرگ و انجام برخی از امور مثل نوشتن وصیت‌نامه؛ تمایل به دانستن درباره احکام و مراحل مرگ از طریق پرسش از دیگران و یا خواندن کتاب‌های واردشده؛ امید

وافر به بخشش در کنار وجود ترس از مرگ و...» از جمله نشانه‌های پذیرش مرگ بین مشارکت‌کنندگان مذهبی است.

مرگ از آغاز تاکنون نقطه مقابل زندگی است و پیچیده‌ترین واکنش عاطفی بشر نسبت به زندگی، در نگرش او نسبت به مرگ هم وجود دارد. اغلب آدم‌ها انکارناپذیرترین واقعه زندگی - مرگ - را انکار می‌کنند. اموری مانند «دور کردن فرزندان از محیط‌ها و مناسک مرگ؛ ترس از مرگ به خاطر از دست دادن دیگران؛ نبود تصویر واضح از دنیای بعد از مرگ و ابهام بیشتر درباره مرگ؛ ناعادلانه دانستن زمان مرگ برخی از افراد؛ جایگزین کردن تفکراتی به جای تفکر درباره مرگ و فرار از آن؛ نداشتن تمهیداتی برای مواجهه با مرگ؛ عدم تمایل به دانستن درباره مرگ و...» از جمله نشانه‌های انکار مرگ بین مشارکت‌کنندگان غیرمذهبی است.

۹۲

نتایج تحلیل حاضر مؤید این معناست که گرچه افراد مرگ را امری حتمی و گریزناپذیر می‌دانند لکن سعی می‌کنند ترس ناشی از آن را به طرق متعددی مهار نمایند. پذیرش و انکار مرگ دو تمهید اجتماعی برای کنترل ترس از مرگ است و اتخاذ رویکرد مذهبی یا پزشکی، اساس این واکنش را شکل می‌دهد. یافته حاضر با نتایج تحقیق پدیدارشناختی مشابه درباره مرگ (کانلی، ۲۰۰۳؛ ویلمووت، ۲۰۰۰؛ والتر، ۱۹۹۱؛ ملوین و لوکمان، ۲۰۰۰؛ کرل، ۱۹۸۹ و زیمرمن و رودین، ۲۰۰۴) و همچنین با مدعای نظری گیدنز (۱۹۹۱) مبنی بر «به حاشیه بردن و کنار گذاشتن تجربه» مرگ در شرایط جدید، قرابت زیادی دارد. البته این نکته را نباید از نظر دور داشت که نتایج مذکور حاصل تحلیل گفتگو درباره مرگ است. بدیهی است چنانچه این تحلیل بر روی «تجربه‌های نزدیک به مرگ» انجام گیرد یعنی بر روی تجربه کسانی تمرکز شود که به‌لحاظ پزشکی تا آستانه مرگ پیش رفته‌اند، در آن صورت عمق معنای مرگ آشکارتر، انکار آن دشوارتر و آثار تنظیمی مرگ در حیات فردی و اجتماعی نمایان تر خواهد شد.

منابع

۱. قرآن کریم.
۲. الیاس، نوربرت. (۱۳۸۴). *تنهایی دم مرگ*. امید مهرگان و صالح نجفی. تهران: گام نو.
۳. ایمان، محمدتقی. (۱۳۸۸). *مبانی پارادیمی روش‌های تحقیق کمی و کیفی در علوم انسانی*، انتشارات حوزه و دانشگاه.
۴. برگر، پیتر و توماس لاکمن. (۱۳۸۷). *ساخت اجتماعی واقعیت*. فریبرز مجیدی. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
۵. دشتی، محمد. (۱۳۸۶). *نهج البلاغه*. تهران: انتشارات گنجینه ذهنی.
۶. سبحانی، جعفر. (۱۳۶۹). *منشور جاوید*. قم: مؤسسه سیدالشهداء.
۷. سلمان‌پور، محمدجواد و محمدرضا ایمانی‌فر. (۱۳۸۹). *مرگ و شهادت از دیدگاه قرآن و روان‌شناسی*. پژوهشنامه علوم و معارف قرآن کریم. سال اول. شماره ۸.
۸. شجاعی‌زند، علیرضا. (۱۳۸۰). *دین، جامعه و عرفی شدن جستارهایی در جامعه‌شناسی دین*. تهران: نشر مرکز.
۹. شریفی، اعظم و محمد کمالی و علی چابک. (۱۳۹۳). *نیازهای اجتماعی افراد فلج مغزی: یک مطالعه کیفی به روش پدیدارشناسی*. مجله علمی پژوهشی توانبخشی نوین. دوره ۸. شماره ۲.
۱۰. شیخ صدوق، ابن‌بابویه. (۱۳۷۷). *معانی الاخبار*. محمدعلی شاهرودی. تهران: دارالکتب شیعه.
۱۱. فلیک، اووه. (۱۳۷۸). *درآمدی بر تحقیق کیفی*. هادی جلیلی. تهران: نشر نی.
۱۲. قانع‌راد، محمدامین و مرتضی کریمی. (۱۳۸۵). *نمایشنامه‌های فرهنگی مرگ و مردن*. فصلنامه انجمن ایرانی مطالعات فرهنگی. شماره ۵.
۱۳. کاشفی، محمدرضا. (۱۳۸۶). *پرسش‌ها و پاسخ‌های دانشجویی فرجام‌شناسی*. قم: دفتر نشر معارف.
۱۴. کریمی، مرتضی. (۱۳۸۸). *مرگ و مردن به‌عنوان مقولاتی فرهنگی*. پژوهش در فرهنگ و هنر، شماره ۱. بهار.
۱۵. کوبلر راس، الیزابت. (۱۳۷۹). *پایان راه: پیرامون مرگ و مردن*. علی‌اصغر بهرامی. تهران: انتشارات رشد.
۱۶. گیدنز، آنتونی. (۱۳۷۸). *تجدد و تشخیص، جامعه و هویت شخصی در عصر جدید*. ناصر موقیان. تهران: نشر نی.
۱۷. مجلسی، محمدتقی. (۱۳۷۴). *بحارالانوار*. جلد ۱۰۲.
۱۸. نادری، فرح و مینا شکوهی. (۱۳۸۹). *رابطه خوش‌بینی، شوخ‌طبعی و بلوغ اجتماعی با اضطراب مرگ در پرستاران بیمارستان گلستان اهواز*. یافته‌های نو در روان‌شناسی. دوره ۴. شماره ۱۰.
۱۹. وندرزندن، جیمز دبلویو. (۱۳۸۷). *روان‌شناسی رشد ۱ و ۲*. حمزه گنجی و مالک میرهاشمی.

تهران: نشر ساوالان.

۲۰. همیلتون، ملکم. (۱۳۷۷). *جامعه‌شناسی دین*. محسن ثلاثی. تهران: مؤسسه فرهنگی انتشاراتی تبیان.
۲۱. یوسفی، علی و ملیحه تابعی. (۱۳۹۱). پدیدارشناسی تجربی راهی برای فهم تجارب دینی. *جامعه‌شناسی تاریخی*. دوره ۴. شماره ۱.

22. Ann Berrya, K; K. C. Kowalskia. & L. J. Ferguson. (2010). An Empirical Phenomenology of Young Adult Women Exercisers' Body Self-Compassion. *Qualitative Research in Sport and Exercise*. No. 2.
23. Aspers, P. (2004). *Empirical Phenomenology an Approach for Qualitative Research*. Department of Sociology Stockholm University.
24. Bauer-Wu, S. & C. J. Farran. (2005). Meaning in Life and Psycho-Spiritual Functioning: A Comparison of Breast Cancer Survivors and Healthy Women. *J Holist Nurs*. No. 23.
25. Beere, D. (1996). An Investigation Using Experimental Phenomenology. *Dissoclccion*. Vol IX. No. 1.
26. Belanti, J. (2008). Phenomenology of Near Death Experiences: Across-Cultural Perspective. *Transcultural Psychiatry*. No. 45.
27. Connelly, R. (2003). Living With Death: The Meaning of Acceptance. *Journal of Humanistic Psychology*. No. 43.
28. Devenish, S. (2002). An Applied Method for Undertaking Phenomenological Explication of Interview Transcripts. *Indo-Pacific Journal of Phenomenology*. Vol 2. Edition 1.
29. Giddenz, A. (1991). *Modernity and Self-Identity: Self and Society in the Late Modern Age*. Cambridge: Polity Press.
30. Hart, B; P. Sainsbury. & S. Stephanie. (1998). Whose Dying? A Sociological Critique of the 'Good Death'. *Mortality*. Vol. 3. No. 1.
31. Kearl, M. (1989). *Endings: A Sociology of Death and Dying*. New York: Oxford University Press.
32. Lawson, T. & J. Garrod. (2001). *Dictionary of Sociology*. United State of American: Fitzroy Dearborn Publishers.
33. Melvin D. & D. Lukman. (2000). Bereavement: A Framework for Those Working with Children. *Clinical Child Psychology and Psychiatry*. No. 5.
34. Patton, M. Q. (2002). *Qualitative Research and Evaluation Methods*. Newbury Park. CA: Sage Publication.
35. Smith, J. & M. Osborn. (2007). *Interpretative Phenomenological Analysis*. Qualitative Psychology.
36. Symonds, M. & J. Pudsey. (2008). The Concept of 'Paradox' in the Work of Max Weber. *Sociology*. No. 42.
37. Theobald, P. (1997). *Toward a Pedagogy of Place: Finding Common Ground for Rural Researchers, Teacher Educators, and Practitioners*. Annual Meeting of the American Educational Research Association.
38. Walter, T. (1991). Modern Death: Taboo or not Taboo?. *Sociology*. Vol. 25. No 2.
39. Willmott, H. (2000). Death: So What? Sociology and Sequestration. *Sociological Review*. Vol. 48. Issue 4.
40. Zimmermann, C. & G. Rodin. (2004). The Denial of Death Thesis: Sociological Critique and Implications for Palliative Care. *Palliat Med*. No. 18.